

فهرست

۴۲	امانوئل افسو یبوآ	۱۰	آپیرانا انگاتا
۴۴	امیل زاتوپک	۱۲	آرون فادرینگهام
۴۶	انریکو کاروسو	۱۴	آکریت جاسوال
۴۸	اوان روجیرو	۱۶	آنتوان دو سنت-اگزوپری
۵۰	اوگوست اسکوفیر	۱۸	آندره آغاسی
۵۲	ایو سن لورن	۲۰	آیزاک آسیموف
۵۴	ایوان فرناندز آنایا	۲۲	ابراهیم الحسین
۵۶	بارت ویتجنز	۲۴	اد شیرن
۵۸	براسایی	۲۶	ادوارد ایننفول
۶۰	بن سالوٹ	۲۸	ادوارد مونک
۶۲	بنکسی	۳۰	ادی اندوپو
۶۴	پیتر استرم	۳۲	ارنو روییک
۶۶	تام دالی	۳۴	اریش کستنر
۶۸	توبیاس بامبرگ	۳۶	اسکار اکیونیمو
۷۰	تیم برنرز-لی	۳۸	ایور پرکوویچ
۷۲	تیم سورتمهسواری جامائیکا	۴۰	ایور ساکس



۱۰۶	رابرت مونتگومری	۷۴	جان کوپر کلارک
۱۰۸	راینر ماریا ریلکه	۷۶	جان گوردون
۱۱۰	رنه سیلوا	۷۸	جان وود
۱۱۲	روبرتو بورل مارکس	۸۰	جکسون پولاک
۱۱۴	روبن فیگوئروآ	۸۲	جکی چان
۱۱۶	روبن کوروما و گریس آمپوما: ستاره‌های	۸۴	جورجو استریلر
۱۱۸	پناهجوی سیرالئون	۸۶	جونل سالیناس
۱۲۰	ریچارد باکمیستر فولر	۸۸	جیمز متیو بری
۱۲۲	ریچارد کیرتون	۹۰	جیمی چو
۱۲۴	چری کیرتون	۹۲	جیوتی رائو پھولی
۱۲۶	ریتیک روشن	۹۴	جئونگ کوانگ-ایل
۱۲۸	زاکاریاس کونوک	۹۶	چارلز ام. شولتس
۱۳۰	ژان ژنه	۹۸	چستر گرین وود
۱۳۲	ساتوشی تاجیری	۱۰۰	دالایی لامای چهاردهم
	سقراط	۱۰۲	دشرات مانجی
	سمن کونان	۱۰۴	رابرت چان



۱۶۲	گاس ورلاند	۱۳۴	سیبوم روتتری
۱۶۴	لوپل کارنر	۱۳۶	سیمون فیتسموریس
۱۶۶	لویی کان	۱۳۸	شاهزاده کارل فیلیپ
۱۶۸	لی ریدلی	۱۴۰	شاهزاده هری
۱۷۰	لئوپولد سوشا	۱۴۲	شریف و طارق حُسنی
۱۷۲	ماتئی استپانک	۱۴۴	شوتزکات مارتینز
۱۷۴	مامودو گاساما	۱۴۶	غواصان چرنوبیل
۱۷۶	مایکل فلپس	الکسی آنانکو، بوریس بارانوف و والر	
۱۷۸	محمود درویش	۱۴۶	بزپالوف
۱۸۰	نوشاد آفریدی و خطابشاه شینوری	۱۴۸	فرانسوا تروفو
۱۸۲	نیکولاس قدیس	۱۵۰	فرانسیسکو تازگا
۱۸۴	ویتنی ایهی مائرا	۱۵۲	کارل گوستاو یونگ
۱۸۶	هانری دونان	۱۵۴	کریگ کیلبرگر
۱۸۸	یانگ هاک-سئون	۱۵۶	کوروش کبیر
		۱۵۸	کیلیان امپاپه
		۱۶۰	کیمانی ماروگه

آپیرانا انگاتا

Apirana Ngata

(۱۸۷۴-۱۹۵۰)

وقتی در قرن نوزدهم مهاجران سفیدپوست اروپایی استعمار نیوزیلند را شروع کردند، مردمان بومی مائوری بیشتر از هشتصد سال بود که آنجا زندگی می‌کردند. مهاجران با خودشان بیماری‌های جدید آوردند و به‌زور زمین‌های بومیان را تصاحب کردند.

با افزایش تعداد مهاجران اروپایی، جمعیت مائوری‌ها رو به کاهش گذاشت و چنین به نظر می‌رسید که زبان و روش زندگی‌شان در معرض انقراض قرار گرفته باشد. آپیرانا مصمم بود که این وضعیت را تغییر دهد.

او یکی از پانزده کودک خانواده‌ای در شهر کوچک کاواکاوا بود. او آموزه‌های سنتی و زبان مائوری را فرا گرفت. اما پدرش که رئیس قبیله بود اعتقاد داشت که مردمش برای شکوفایی باید یاد بگیرند با مهاجران همزیستی داشته باشند. آپیرانا اولین مائوری بود که از دانشگاهی در نیوزیلند مدرک گرفت.

آپیرانا به رهبری محبوب تبدیل شد و وقتی مشخص شد مهاجران سفیدپوست عهدنامه‌ای را که سال‌ها پیش با آن‌ها امضا کرده بودند نقض می‌کنند همه منتظر راهنمایی او بودند. او که خودش در دولت بود، علیه تلاش‌های دولت برای فروش زمین‌های مائوری‌ها سخنرانی و افشاگری کرد. او همچنین درخواست کرد که از هنرهای سنتی مائوری حمایت شود. آپیرانا گاهی هم با سنت‌ها مشکل پیدا می‌کرد. او حامی لایحه جایگزینی دکترهای آموزش دیده به‌جای طبیبان سنتی بود.

آپیرانا در صدمین سالگرد امضای قرارداد بین مائوری‌ها و مهاجران سفیدپوست سخنرانی کرد. او گفت: «سرزمین‌هایمان بر باد رفته، قدرت رؤسای قبایل پست و ناچیز شده، فرهنگ مائوری پراکنده و نابود شده، چه چیزی از آن همه گفته‌های ارزشمند صد سال پیش به جا مانده است؟» او هرگز از مبارزه برای بقای مردمش دست نکشید و به همین علت بسیاری آپیرانا را به‌عنوان مهم‌ترین مائوری تاریخ ستایش می‌کنند.

به‌خاطر تلاش‌های شجاعانه افرادی مانند آپیرانا، دولت نیوزیلند گام‌هایی برداشته است در راستای جبران خسارت مردم مائوری و ایجاد پروژه‌ها و برنامه‌هایی برای حفظ و تشویق فرهنگ و زبان مائوری.



آرون فادرینگهام

Aaron Fotheringham

(متولد ۱۹۹۱)

آرون با یک نقص مادرزادی به نام مُهره‌شکاف^۱ به دنیا آمد و ستون فقرات او درست و طبیعی رشد نکرده بود. آرون دوماهه بود که خانواده‌ای او را به فرزندی پذیرفت. پدر و مادر جدیدش نگران بودند که نکند عارضهٔ جسمی آرون زندگی را برای او تحمل‌ناپذیر کند.

آن‌ها خیلی زود متوجه شدند که این نقص مانع او نیست. اغلب آرون را می‌دیدند که شنلی به تن کرده و از میله‌های راه‌پله با سر به پایین سر می‌خورد یا با چوب زیربغلش در راهروها جست و خیز می‌کند. او حتی یک داستان مصور در مورد قهرمانی به نام پسر عصابه‌دست^۲ نوشت. وقتی مشخص شد که دست و پاهایش تحمل وزن بدنش را ندارد، به جای چوب‌دستی از صندلی چرخدار استفاده کرد.

آرون برادر بزرگتری داشت که بعد از ظهرها اسکیت‌سواری تمرین می‌کرد و او اغلب به تماشا می‌رفت. بعد از مدتی چند تا از اسکیت‌بازها به آرون پیشنهاد کردند که با صندلی چرخدارش از سکوی پرش اسکیت به پایین سُر بخورد.

آرون این کار را کرد، ولی از صندلی چرخدارش پرت شد و خورد زمین. اما این کار چنان برایش هیجان‌انگیز بود که دوباره سوار صندلی چرخدار شد و از سرایشی به پایین سُر خورد. دوباره و دوباره! صندلی چرخدار آرون برای مسیر پیچ‌درپیچ پارک اسکیت ساخته نشده بود. به همین علت خیلی زود خرد و خراب شد. دوستانش برای ساختن یک صندلی چرخدار ورزشی سفارشی که تحمل جهش‌ها و چرخش‌ها و پرش‌های آرون را داشته باشد، پول کافی جمع کردند. آرون در ۱۳ ژوئیهٔ ۲۰۰۶ برای اولین بار در تاریخ توانست با صندلی چرخدار به هوا بپرد و پشتک وارو بزند. فیلم این حرکت به سرعت همه‌جا پخش شد. او چهار سال بعد توانست با موفقیت دوبار در هوا پشت سر هم با صندلی چرخدارش پشتک‌وارو بزند.

آرون ثابت کرد که صندلی چرخدار مانعی برای زندگی او نیست، بلکه به او کمک می‌کند تا چیزهایی را که هرگز تصورش را هم نمی‌کرد انجام دهد. او می‌گوید که من توی صندلی چرخدار نیستم بلکه «روی» آن هستم درست مثل موج‌سواری که روی تختهٔ موج‌سواری، یا اسکیت‌بازی که روی تختهٔ اسکیت ورزش می‌کند.

آرون از روی سکوه‌های پانزده متری و از فاصله‌های بسیار زیاد بین دو سطح در هوا پشتک‌وارو می‌زند. او با این علاقه‌اش، یک ورزش خاص اختراع کرده است: WCMX^۳ یا پرش با صندلی چرخدار. این ورزش زندگی بسیاری از جوان‌ها را متحول کرده و به آن‌ها نشان داده که می‌توانند بی‌اعتنا به محدودیت‌ها، کارهایی را که دوست دارند انجام بدهند.

1. spina bifida

2. Crutch Boy

3. wheelchair motorcross



آکریت جاسوال

Akrit Jaswal

(متولد ۱۹۹۳)

روزی در کشور هند دختر جوانی دچار آتش سوزی شد و دستش به شدت سوخت. در طول پنج سال بعد از این حادثه، انگشت‌های دست او به هم چسبیده بود. پدر و مادرش نمی‌دانستند که چاره چیست. آن‌ها در روستا زندگی می‌کردند و هیچ پولی نداشتند. تنها امیدشان پسر هفت‌ساله‌ای بود به نام آکریت که در روستایی نزدیک زندگی می‌کرد.

مردم می‌گفتند آکریت نابغه است. می‌گفتند او در یک‌سالگی شروع به حرف زدن کرده و از پنج‌سالگی نمایشنامه‌های شکسپیر و کتاب‌های پزشکی مطالعه کرده است. حتی شایعه شده بود که او بیشتر کودکی‌اش را به مشاهده جراحان در بیمارستان آن منطقه گذرانده است. بنابراین، پدر و مادر آن دختر او را پیش آکریت بردند. آن‌ها می‌دانستند که ممکن است دست دخترشان بدتر شود اما چاره دیگری نداشتند. آکریت خیلی کم‌سن‌وسال بود اما با موفقیت دست دخترک را جراحی و انگشتان او را از هم جدا کرد و کارایی دستش را به او بازگرداند. فیلم این عمل جراحی در اینترنت پخش شد.

آکریت دوازده سال بیشتر نداشت که در دانشگاه پزشکی پذیرفته شد. او به سرعت تمام نیرویش را صرف یافتن درمانی برای سرطان کرد.

برخی نگرانند که شاید این قدر توجه به یک پسر بچه به او آسیب بزند. شکوفایی استعداد آکریت کم‌هزینه نبوده است. پدر آکریت پس از سال‌ها تلاش برای اثبات توانایی فرزندش و ایجاد فرصت برای پیشرفت او، خسته شد و خانواده را ترک کرد. داشتن چنین فرزند استثنائی و باهوشی فشار خیلی زیادی به والدین او وارد می‌کند. بهترین راه برای شکوفایی استعداد این بچه‌ها چیست؟ آیا آن‌ها باید به دانشگاه فرستاده شوند؟ در آن‌جا که از بقیه دانشجویان خیلی کوچک‌تر خواهند بود، یا باید در مدرسه بمانند؟ آن‌جا هم که به احتمال زیاد برایشان خیلی خسته‌کننده و کسالت‌آور خواهد بود. اینقدر متفاوت بودن با دیگران باعث می‌شود پیدا کردن جای مناسب دشوار شود.

اما آکریت سرانجام جایگاهش را یافته است. حالا در بیست و چند سالگی در شهر کانپور مهندسی زیست‌شناسی می‌خواند. همچنان دنبال درمانی برای سرطان می‌گردد و معتقد است که این کار با استفاده از روشی به نام ژن‌درمانی دهانی امکان‌پذیر است. او هرگز قصد ندارد که رؤیای دوران کودکی‌اش را به فراموشی بسپارد.



آنتوان دو سنت-اگزوپری

Antoine De Saint-Exupéry

(۱۹۰۵-۱۹۴۴)

خلبانی با هواپیمایش در صحرای بزرگ آفریقا سقوط می‌کند. هواپیما نابود می‌شود و خلبان فقط برای هشت روز آب دارد. سپس شازده کوچولویی را ملاقات می‌کند که خانه‌اش سیارکی است به نام B612. آن‌ها با همدیگر درباره زندگی و دوستی و غم از دست دادن عزیزان حرف می‌زنند.

این داستان کتاب شازده کوچولو نوشته آنتوان دو سنت-اگزوپری در سال ۱۹۴۳ است. آنتوان خودش خلبان هواپیماهای جنگنده بود. از کودکی شیفته هواپیماها بود و بال‌های مقوایی به دوچرخه‌اش وصل می‌کرد و دیوانه‌وار پدال می‌زد تا شاید پرواز کند. آنتوان برای خلبانی با هواپیماهای واقعی به ارتش فرانسه پیوست. او فاصله بین کوه‌های آند و صحرای آفریقا را با هواپیما می‌پیمود و بسته‌های پستی جابه‌جا می‌کرد. در این مسیر بارها هم دچار حادثه شد.

اگرچه مدام درد می‌کشید، داستان شازده کوچولو را به پایان رساند. این داستان را از اتفاقی واقعی که برایش پیش آمده بود الهام گرفته بود؛ یعنی زمانی که در بیابانی سقوط کرد و چند روز فقط با یک فلاکس قهوه و یک تکه شکلات سرگردان بود. آنتوان با یک هواپیمای جنگنده در نبرد علیه آلمان نازی خلبانی کرد. او معمولاً هنگام پرواز می‌خواند و می‌نوشت. حتی یک‌بار یک ساعت بر فراز فرودگاه دور زد تا کتابی را که مشغول خواندنش بود تمام کند.

یک سال بعد از این که کتاب شازده کوچولو به چاپ رسید، هواپیمای آنتوان بر فراز اقیانوس ناپدید شد. بقایای هواپیما سال ۲۰۰۰ پیدا شد، اما جسد او هرگز پیدا نشد و سرنوشت آنتوان همچنان یک راز باقی ماند.

از آن زمان کتاب شازده کوچولو به ۲۵۰ زبان ترجمه شده و هر ساله دومیلیون نسخه از آن فروش می‌رود. در این کتاب، شازده کوچولو از خلبان می‌خواهد که یک شب به آسمان نگاه کند و او را به یاد بیاورد چون او روی ستاره‌ای زندگی‌اش را ادامه خواهد داد. حالا یک سیارک به اسم خانه شازده کوچولو یعنی B612 و یک سیارک دیگر به نام آنتوان دو سنت-اگزوپری نامگذاری شده است.